

اهمیت قبله از نظر قرآن

یکی از مقدمات نماز، قبله و جهت نماز است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا﴾^۱؛ برای هر امتی، قبله‌ای است. خداوند، تعیین‌کننده آن قبله است. البته قبله بدین معنا نیست که خداوند به این سمت است، چون خدا همه جا هست: ﴿أَيْنَمَا تُولُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۲؛ به هر سوی رو کنید، خدا آن‌جا است.

فلسفه قبله

پس قبله برای چیست؟ برای این که در کارها و عبادت‌های دسته‌جمعی مان نظم داشته باشیم. اگر بنا بود هر کسی به هر سمت دلخواه نماز بخواند، جمعی متشتت و بی‌نظم به چشم می‌آمدند؛ آن‌گاه غیرمسلمان‌ها مسخره می‌کردند. اما الآن هر مسلمانی در هر کجای کره زمین به سمت کعبه نماز می‌کند؛ از این‌رو، دایره‌های زیبایی حول یک نقطه تشکیل می‌شود و آن نقطه، سرزمین بندگی منادی توحید (ابراهیم)، منادی تسلیم (اسماعیل)، مادر نمونه (هاجر) است. بنابراین، هرگاه به نماز می‌ایستد از این شخصیت‌های بزرگ یاد می‌کند؛ از حضرت ابراهیمی که خداوند فرمود: او اسوه و الگوی خداپرستان است.^۳

مأموریت حضرت ابراهیم (علیه السلام)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آسایش خود گذشت و از منطقه خوش آب و هوای حاشیه دریای مدیترانه به سرزمین بی‌آب و علف مکه آمد، تا فرمان خدا را اطاعت کند. خداوند به او فرمود: همسر و کودک را همین جا بگذار و برو! هاجر و کودک ماندند و ابراهیم (علیه السلام) به دنبال مأموریت الهی رفت. حضرت اسماعیل (علیه السلام) به شدت تشنه بود. هاجر از این بلندی به بلندی دیگر می‌رفت؛ هفت بار این مسافت سیصد و چند متری صفا و مروه را رفت و برگشت. پریشانی مادر به اوج خود رسیده بود که ناگهان زیر پاهای طفل آب جوشید. و بعداً که هاجر از دنیا رفت، کنار کعبه به خاک سپرده شد و خداپرستان و حاجیان مأمور شدند همان طور که دور کعبه طواف می‌کنند، دور قبر این مادر نیز طواف کنند.

قبله اول مسلمانان کجاست؟

قبله مسلمان‌ها در مکه، بیت‌المقدس بود. بیت‌المقدس نیز همواره جای مقدسی است.

چرا از ابتدا به سوی کعبه نماز نخوانده‌اند؟

چرا از روز اول به سمت کعبه نماز نخوانده‌اند؟ داخل کعبه پر از بت بود؛ هم داخل کعبه، هم بام کعبه و هم دور تا دور کعبه، به تعداد روزهای سال بت بود! اگر مسلمان‌ها به سمت کعبه می‌ایستادند، به بت‌پرستی متهم می‌شدند، تا سیزده سالی که مسلمان‌ها در مکه بودند، به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند. در مدینه هم تا چند سالی به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند.

۱. بقره: ۱۴۸

۲. بقره: ۱۱۵

۳. ممتحنه: ۴

علت تغییر قبله

یهودیان طعنه زده و می‌گفتند: اسلام، شاخه‌ای از یهودیت بوده و دین مستقلی نیست، چراکه قبله مستقلی ندارد. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله و علیه و آله) غصه می‌خورد و شب‌ها به آسمان نگاه می‌کرد و سخنی نمی‌گفت. آیه نازل شد:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ، فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۴ ما نگاه کردنت را به آسمان می‌بینیم، می‌دانیم نظرت این است که یک قبله مستقل می‌خواهی، به زودی یک قبله‌ای که تو را راضی کند به تو خواهیم داد.

هنگامی که پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، خداوند جبرئیل را فرستاد و او کتف‌های پیامبر (صلی الله و علیه و آله) را از سمت بیت‌المقدس به سمت کعبه چرخاند. وقتی زائران بیت‌الله‌الحرام به مدینه می‌روند، یکی از جاهایی که بازدید می‌کنند، «مسجد قبلتین» است. در آن هنگام آیه نازل شد: ای پیامبر! بعد از این به سمت کعبه نماز بخوان! ای مسلمان‌ها! در هر کجایی که هستید، به سمت مسجدالحرام نماز بخوانید.^۵

غذا خوردن و خوابیدن به سوی قبله

علاوه بر نماز خواندن، مستحب است که مسلمان‌ها وقتی می‌خواهند غذا بخورند یا بخوابند و یا قرآن بخوانند، به سمت قبله باشند. معنای قبله این است که: من رنگ دارم، جهت دارم و خنثی نیستیم؛ مثلاً گاهی اوقات کاندیدای نماینده مجلس شورای اسلامی می‌گویند: در مسائل سیاسی، جهت خاصی ندارم؛ البته فکر می‌کند جهت ندارد؛ او هم جهت دارد. در این دنیا کسی نیست، مگر این که جهت دارد.

قرآن و معرفی جهت بندگی

قرآن از ما می‌خواهد جهت شفاف روشنی را اعلام کنیم. همین که می‌ایستیم به سمت قبله، یعنی: سمت و سوی ما ابراهیمی، اسماعیلی و هاجری است. یعنی ما مخالف مشرکان هستیم. هم‌چنین در احکام فقهی آمده: بعضی از کارها مانند دستشویی رفتن، رو به قبله و پشت به قبله، گناه و حرام است. بنابراین، کعبه و قبله حرمت بسیاری در دین اسلام دارند.

راه‌های شناسایی قبله

کسانی که به مسافرت می‌روند برای پیدا کردن قبله، می‌توانند قبله‌نما همراه داشته باشند. از شش - هفت روش برای پیدا کردن قبله وجود دارد و در رساله‌های عملیه به این روش‌ها اشاره شده است؛ برای مثال، محراب مساجد، قبرهایی که در قبرستان‌های مسلمان‌هاست (چون آن‌ها را به سمت قبله می‌خوابانند)، کهکشان راه شیری به سمت قبله است، ستاره قطبی، طلوع و غروب خورشید و... . شایان ذکر است، قبله ایرانی‌ها به سمت جنوب غرب است. در جایی که جهت قبله را نمی‌دانیم باید سؤال کنیم تا مطمئن شویم. و اگر کسی پرس و جو کرد و بعد از نماز متوجه شد نمازهایی که خوانده، به سمت قبله درست نبوده، از نظر فقهی حکمش این است که حالا که پرس و جو کرده (در صورتی که

^۴ بقره: ۱۴۴.

^۵ بقره: ۱۴۴.

انحراف کمتر از 90 درجه بوده باشد) نمازهای گذشته صحیح است، وگرنه باید تدریجاً قضا کند. اما اگر بیش از این اندازه با قبله‌ای که باید به سمتش نماز می‌خواند اختلاف دارد، مجدداً باید آن نمازها را قضا بکند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام)

در هر نمازی باید از حضرت ابراهیم (علیه السلام) و همسرش هاجر (علیها السلام) یاد می‌کنیم؛ همان شخصیتی که به تنهایی با بت‌ها مبارزه کرد و قرآن درباره او می‌فرماید: ابراهیم یک امت بود.^۶ جالب این‌جاست که حتی خانواده و بستگانش با او مخالفت می‌کردند. ابراهیم (علیه السلام) با آن‌ها بحث می‌کرد، احتجاج می‌کرد، مناظره می‌کرد و وقتی تنهای تنها شد، مبارزه را رها نکرد؛ روز تعطیل به بتخانه آمد، بت‌ها را شکست و تبر را به گردن بت بزرگ انداخت. و وقتی آمدند گفتند: چه کسی ممکن است این کار را کرده باشد؟ گفتند: شاید جوانی به نام ابراهیم این کار را کرده باشد. ما در هر نمازی باید این مسائل را یادآوری کنیم.

به این سمت نماز بخوان، به معنای این است که شخصیت، زندگی و آرمان‌های ابراهیم را فراموش نکن. مسلمانان باید در عبادت رو به کعبه بایستند؛ حتی گوسفند یا گاوی ذبح می‌کنند، باید به سمت قبله باشد تا گوشتش حلال و قابل خوردن باشد. آری، کعبه یادگارِ مبارزات ابراهیم، اسماعیل، هاجر و حضرت محمد (صلی الله و علیه و آله) است و حضرت مهدی (عج) از این نقطه ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد می‌کند، هم‌چنان که پر از ظلم و ستم شده بود.

۱. نحل: ۱۲۰؛ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا و لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

اذان؛ شعار اسلام

مدتی مسلمانانها نزد پیامبر رفت و آمد می کردند و می گفتند: مسیحی ها برای فراخوان و اجتماعشان علامتی به نام «ناقوس» و یهودی ها علامت دیگری به نام «طبل» دارند؛ زرتشتی ها نیز برای فراخوان از آتش استفاده می کنند؛ ما مسلمانانها نیز باید نشانه و علامتی داشته باشیم!

چه کسی اذان را نازل فرمود؟

رسول خدا (صلی الله و علیه و آله) به آنها فرمود: باید منتظر دستور خداوند باشیم. روزی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله و علیه و آله) سر بر دامن امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشته بودند و استراحت می کردند. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و اذان را نازل فرمود؛ بنابراین، اولین کسی که بعد از پیامبر (صلی الله و علیه و آله) اذان را آموخت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.^۷

چرا پیامبر (صلی الله و علیه و آله) بلال را برای مؤذنی برگزید؟

پیامبر (صلی الله و علیه و آله) چشمانش را باز کردند و فرمودند: علی جان! شنیدی؟ عرضه داشت: بله، یا رسول الله. فرمود: برو بلال را خبر کن و اذان را به او بیاموز؛ او باید مؤذن من باشد. چرا پیامبر (صلی الله و علیه و آله) بلال را انتخاب کرد؟ آیا می خواست به برده ها و یا به سیاهان شخصیت بدهد؟ آیا می خواست برای کتک خورده ها و کسانی که در انقلاب زجر کشیده بودند، کرامت قائل شود؟ آیا می خواست متکبران را سیلی بزند؟ آیا می خواست بفهماند ایمان و تقوا شاخص هستند؟ ایشان می فرمودند: فقط بلال باید اذان گوی من باشد؛ گاهی که به جهاد یا سفر دیگری می رفتند، بلال را با خودشان می بردند و در شهر مؤذن دیگری را می گماشتند.

«اذان» چیست؟

اذان، سرودی سکوت شکن، موزون، کوتاه، پرمحتوا و سازنده است که در بردارنده اساسی ترین پایه های اعتقادی مسلمانان است.

قرائت اذان در سازمان ملل

چند سال قبل، نمایندگان همه ادیان در سازمان ملل متحد جمع شدند. تقریباً هفتصد نفر بودند. از ایران هم گروهی به سرپرستی آیت الله جوادی آملی و همراهی آقای دکتر حداد عادل حضور پیدا کردند. می خواستند برای اجتماع نمایندگان ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی افتتاحیه ای داشته باشند. سرانجام، تصمیم گرفتند مسئولیت افتتاحیه را به مسلمانان واگذار کنند. نمایندگان مسلمانان نیز بعد از تأمل و بررسی به این نتیجه رسیدند که شخص سیاهی که یادآور بلال حبشی است، اذان بگوید. بنابراین، افتتاحیه مجمع نمایندگان ادیان در سازمان ملل، با اذان شروع شد.

^۷. من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری، علی اکبر ومحمد جواد و بلاغی، صدر، ج ۱ ص ۴۲۹.

مقام اذان گویان در قیامت

در روایت آمده: تنها سرودی که از زمین به آسمانیان می‌رسد، اذان است.^۸ هم‌چنین روایت شده: مؤذنان در روز قیامت با قامتی بلندتر از دیگران وارد محشر می‌شوند و به اذان گو بودنشان افتخار می‌کنند.^۹ هم‌چنین در روایات معتبر آمده: صدای اذان صدای شیاطین را به فرار و دلهره وامی‌دارد.^{۱۰}

اذان در خانه

مطابق روایات، سزاوار است پسرها در خانه اذان بگویند و پدر و مادرها آن‌ها را تشویق کنند.^{۱۱} هزاران مجتمع در ایران وجود دارد و به‌گونه‌ای زمینه عمل به این سفارش فراهم است. گاهی از شرکت‌کنندگان در مسابقات اذان سؤال می‌کنیم: آیا در خانه‌تان اذان می‌گویید؟ می‌گویند: نه، رسم نیست؛ اگر اذان بگوییم به ما می‌خندند! در روایت آمده: در آخرالزمان مردم اذان گفتن را ترک می‌کنند و به عهده طبقات پایین می‌گذارند، چرا که آن را مایه تحقیر و کوچک شدن می‌دانند؛ در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودشان اذان می‌گفتند.

فرازهای اذان

«اللَّهُ أَكْبَرُ» از شعارهایی است که در صدر اسلام قدرت، قوت و وحدت می‌بخشید؛ مسلمانان در هنگامه شادی و غم اذان می‌گفتند؛ در پیروزی‌ها اذان می‌گفتند؛ وقتی دشمنان حمله می‌کردند، از آن‌جا که مسلمان‌ها کم بودند با «اللَّهُ أَكْبَرُ» به خودشان روحیه می‌دادند. «اللَّهُ أَكْبَرُ»، یعنی خدا بزرگ‌تر از هر کس و هر چیز است؛ بزرگ‌تر از هر چه وصف شود. سه فراز اذان، در بردارنده گواهی و شهادت است؛ یعنی مسلمان‌ها، هر روز و هر شب اعتقادات خودشان را بر زبان جاری می‌کنند؛ هم به خودشان تلقین می‌کنند و هم برای دینشان تبلیغ می‌کنند. در واقع، به مردم دنیا با صدای رسا می‌گویند: من مسلمان هستم و به خدای یکتا و پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایمان دارم. در روایات آمده: بعضی ذکرها باید با صدای متوسط گفته شود، ولی بعضی از ذکرها مانند اذان یا تکبیر که حالت شعاری دارند، باید با صدای بلند ایراد شوند. حضرت امیر (علیه السلام) در مسجد با بلندترین صدای خودشان اذان می‌گفتند.^{۱۲}

همسایه مسجد و اذان

متأسفانه بعضی از همسایه‌های مساجد از صدای اذان، گلایه می‌کنند؛ با این‌که صدای اذان نرم است و شاید تا چند خانه آن طرف‌تر نمی‌رود! البته مساجدی که اذان را به‌گونه‌ای پخش می‌کنند، که گوش‌ها را آزار می‌دهد، باید صدا را آرام کنند. اما افراد بهانه‌گیر باید بدانند که جامعه اسلامی باید شبانه‌روز چند بار اذان منتشر شود. سپس فرازهای دیگر اذان گفته می‌شود: «حی علی الصلاة»؛ بشتابید به سوی نماز! «حی علی الفلاح»؛ بشتابید به سوی رستگاری! «حی علی خیر العمل»؛ بشتابید به سوی بهترین کار! سپس دو بار ذکر «اللَّهُ أَكْبَرُ» را می‌گوییم و اذان با کلمه توحید، یعنی

^۸ کنز العمال، ج ۲۰۹۳۴.

^۹ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۶۰.

^{۱۰} کنز العمال، ج ۲۰۹۵۱.

^{۱۱} ؟؟؟

^{۱۲} ؟؟؟

«لااله الا الله» به پایان می‌رسانیم. در روایات آمده: هیچ چیزی در روز قیامت، وزنه اعمال صالح را بیش ذکر از «لا اله الا الله» سنگین نمی‌کند.^{۱۳}

زندگی نامه اولین مؤذن اسلام

لشکر ابرهه وقتی به خانه خدا حمله کرد، با لشکریان خدا تار و مار شدند. گفته شد: بعضی از آن لشکر توانستند فرار کنند. مردم روستاها و شهرهایی که بین راه بودند، خبر متلاشی شدن لشکر ابرهه را شنیده بودند. آن‌ها وقتی شنیدند، جمعی از آن گروه فرار کردند، در مسیر راه آنان قرار گرفته و ضربه‌ای به آن‌ها می‌زدند. در یکی از روستاهای بین راه، مرد خوش‌شانسی زندگی می‌کرد. در آن روستا، اسم آن مرد به خوش‌شانسی سر زبان‌ها افتاده بود. این مرد هم مسیر لشکر شکست‌خورده ابرهه آمد. آن قافله رسید و جلوی آن شتری بود. روی شتر کجاوه‌ای بود و افسار شتر هم به دست برده سیاهی بود. مرد خوش‌شانس گفت: این سهم من از غنائم است. بقیه هم گفتند: قبول است. او از آن‌جا حرکت کرد و نرسیده به خانه کنجکاو شد که ببیند درون آن کجاوه چیست. پرده کجاوه را کنار زد و دید دختری زیبارو در آن نشسته است. گفت: تو کیستی؟ گفت: من حمامه (کبوتر)، دختر برادر ابرهه هستم. مرد خوش‌شانس نیز آن دختر زیبارو و شتر و برده سیاه را به خانه‌اش آورد. وقتی نگاه همسرش به این دختر زیبارو افتاد، خلقتش تنگ شد. مرد به همسرش گفت: ناراحت نباش! فردا او را به مکه می‌برم و می‌فروشم و با پول آن، زندگی‌مان را سامان می‌دهم. فردای آن روز دختر را به مکه برد. در مکه ثروتمندی به نام «خلف» زندگی می‌کرد. به او گفت: این دختر را از من می‌خری؟ گفت: آری. مرد خوش‌شانس هنگام خداحافظی گفت: می‌خواهی با این دختر چه کار کنی؟ گفت: می‌خواهم به بدترین شکل شکنجه‌اش دهم، تا انتقامم را از ابرهه گرفته باشم. گفت: این دختر که گناهی ندارد! اما خلف قانع نشد. خلف بردگانی داشت. رئیس بردگانش جوانی به اسم «ریاح» بود. او در کوهستان زندگی می‌کرد. خلف، او را صدا کرد و به او گفت: این دختر را ببر و هر صبح و شام او را تازیانه بزن تا بمیرد! ریاح هم پذیرفت. ریاح و حمامه غروب به کوهستان رسیدند. ریاح در آن‌جا کشاورزی می‌کرد و خیمه‌ای هم داشت که در آن زندگی می‌کرد؛ زندگی ساده‌ای داشت. به حمامه گفت: تو در خیمه بخواب و من هم در سینه‌کش کوه می‌خوابم. اما هیچ‌کدام خوابشان نمی‌برد. دختر خوابش نمی‌برد و با خود می‌گفت: ما چه فکر می‌کردیم و چه شد! فکر می‌کردیم این سرزمین را فتح می‌کنیم و یمن گسترش پیدا می‌کند، اما شکست خوردیم. ریاح هم که برده درستکار و امینی بود، به ستاره‌ها نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد؛ می‌گفت: خدایا! عمری پاک بودم؛ کمکم کن پاک بمانم!

فردا صبح ریاح به حمامه گفت: من دورتر از این‌جا مکانی را برای تو آماده می‌کنم؛ تو آن‌جا زندگی کن و من هم برای تو غذا می‌آورم. تو سزاوار تازیانه خوردن نیستی؛ البته اگر ارباب آمد، بگو که من را می‌زند. شش ماه از این ماجرا گذشت. مهر این برده سیاه بر دل آن دختر زیباروی کاخ‌نشین نشست و به او پیشنهاد ازدواج داد. آن‌ها با هم ازدواج کردند. خلف پسر دار نمی‌شد و نذر کرده بود که اگر صاحب پسر شود، یک جشن تولد بزرگی برای پسرش بگیرد و همه اهل مکه را دعوت کند. خلف، صاحب فرزندی به نام «أمیه» شد. جشن تولدی برایش گرفت. یکی از دعوت‌شوندگان هم ریاح، رئیس بردگان بود. ریاح آن شب دیر آمد. ارباب از او پرسید: تو آدم منظمی بودی؛ پس چرا امشب دیر آمدی؟ گفت: ارباب! شما دیروز چه احساسی داشتی؟ گفت: دیروز در انتظار تولد فرزند بودم. گفت: من نیز اکنون چنین حالتی دارم.

فردای آن روز در آن کوهستان پسری به دنیا آمد که نامش را «بلال» گذاشتند. بلال امانت‌داری و پاک‌دامنی را از پدر و سواد و علم را از مادر به ارث برد. روزگاری گذشت؛ خلف از دنیا رفت و پسرش «أمیه» جایش را گرفت. رباح هم از دنیا رفت و به جای او، پسرش رئیس بردگان شد. روزی به مکه آمد و دید جوانی را خوابانده‌اند و شلاق می‌زنند. از شخصی پرسید: او کیست؟ گفت: او عمار یاسر است. پرسید: چرا کنکش می‌زنند؟ گفت: او مسلمان است. پرسید: مسلمان چیست؟ گفت: مگر نشنیدی که شخصی به نام «محمد» ادعای پیامبری کرده و دین جدیدی به نام «اسلام» آورده؟ گفت: نشانی خانۀ پیامبر را می‌دهی؟ آن شب بلال به کوهستان برنگشت و آن آدرس را پیدا کرد. وقتی در زد، خیلی زود در به رویش باز شد. خدمت پیامبر (صلی الله و علیه و آله) رسید و اسلام را شنید و پذیرفت.

اربابش وقتی شنید او مسلمان شده، سراغش آمد و گفت: خبرِ مسلمانی تو در شهر پخش شده؛ می‌دانم شایعه است و تو مسلمان نشدی؛ یک هفته به تو وقت می‌دهم... بلال گفت: یک هفته وقت نمی‌خواهد. من مسلمان شدم؛ تو هر کاری که می‌خواهی انجام بده! أمیه برای شکنجه بلال نقشه‌های عجیبی ریخت؛ دستور داد در میدان شهر لباس‌هایش را از تنش دریاورند، تمام بدنش را شیره خرما بمالند، پارچه توری روی بدنش بکشند و کندوهای زنبور را زیر آن تور رها کنند. زنبورها بعد از لحظه‌ای تمام بدنش را گزیدند! آب به صورتش ریختند تا به هوش آمد. ریگ‌های داغ بیابان را آماده کردند و به دست‌هایش طناب بستند. این بدن زده را از صورت روی این ریگ‌ها می‌کشاندند و هر چه به او می‌گفتند بگو: «صنم» یعنی بت، می‌گفت: «احد» و یا می‌گفت: «صمد».

آموزش مجازی مهدویت - استاد نماز - ستاد اقامه نماز